

Sparks of The rise of modernism in the novel “When we left the prison”;

By Abd Al-Rahman Munif

Mahin HajiZade, Mahsa Nazari

Abstract

After the current of modernism emerged in Western countries and grew rapidly, the Arab countries, like other developing countries, welcomed this trend and created works with this theme. The modern novel then separated itself from the classic novel by form and content components; In the way which the author imagines the objective events of social life in the classic novel; But modern novel, considers individuality and the world within man, more than his social aspects, and prefers the subconscious mind to the conscious. Abd al-Rahman Munif, the author of Saudi Arabia, has tried to show the characteristics of a modern novel in his novel “When we left the prison”, and has been successful in this field. In this research, the selected work “When we left the prison”, has been studied by descriptive-analytical method and an attempt has been made to analyze some components of modernism. The findings show that the novel, as a modernist one, has all the characteristics of such novels and well shows the loneliness, despair, isolation, confinement, failure and emptiness of contemporary man; A man who has no escape from the bitter and absurd reality around him and has passively surrendered to his wanderings.

Keywords: Modernism, Absurdism, Humanism, Abd al-Rahman Munif, “When we left the prison”.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بارقه‌های طلوع مدرنیسم در رمان حین ترکنا الجسر؛

اثر عبدالرحمن منیف

مهین حاجی‌زاده^۱

مهسا نظری^۲

چکیده

پس از اینکه جریان مدرنیسم در کشورهای غربی به وجود آمد و به سرعت رشد کرد، کشورهای عربی نیز همچون سایر کشورهای در حال توسعه از این جریان استقبال کردند و آثاری را با این مضمون آفریدند. سپس رمان مدرن به وسیله مؤلفه‌های فرمی و محتوایی راه خود را از رمان کلاسیک جدا کرد؛ بدین صورت که در رمان کلاسیک، نویسنده، وقایع عینی زندگی اجتماعی را به تصویر می‌کشد؛ اما در رمان مدرن، فردیت و دنیای درون انسان بیش از جنبه‌های اجتماعی او مورد توجه قرار می‌گیرد و ضمیر ناخودآگاه بر خودآگاه ترجیح داده می‌شود. عبدالرحمن منیف، نویسنده عربستانی تبار جهان عرب در رمان حین ترکنا الجسر خود تلاش کرده تا شاخصه‌های رمان مدرن را به نمایش گذارد و در این عرصه نیز موفق بوده است. در این پژوهش، اثر برگزیده حین ترکنا الجسر، با روش توصیفی تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته و تلاش شده تا برخی از مؤلفه‌های مدرنیسم نیز واکاوی شود. یافته‌ها نشان می‌دهد که رمان مورد بحث، به عنوان رمان مدرنیستی، همه ویژگی‌های این دست رمان‌ها را دارا است و به خوبی، تنهایی، یأس، انزوا، محصور بودن، شکست و پوچی انسان معاصر را نشان می‌دهد؛ انسانی که از واقعیت تلخ و پوچ پیرامون خود، راه گریزی ندارد و منفعلانه خود را تسلیم سرگردانی‌هایش کرده است.

کلیدواژه‌ها: مدرنیسم، پوچ‌گرایی، اومانیزم، عبدالرحمن منیف، حین ترکنا الجسر.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان. (نویسنده مسئول)

hajizadeh_tma@yahoo.com

۲. دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان.

mahsanazari@yahoo.com

مدرن‌نیم یا نوگرایی با بن‌مایه‌هایی که دارد، از جمله «بازتابندگی زیبایی‌شناسی، ابهام و ایهام، ادغام، قرینه‌سازی، تداخل یا مونتاژ، تناقض، عدم قطعیت و نااطمینانی، کنار گذاشتن یا معاف داشتن فاعل فردی یکپارچه و متحد»، (نوذری، ۱۳۷۹: ۳۸۴) در جهان عرب، با نفوذ سریع به عرصه ادبیات، سرنوشت تازه‌ای را برای آثار متأثر از این جریان رقم زد؛ چراکه چشم‌پوشی از چنین جریان عظیم و جهانی برای نویسندگان واقعی و برجسته جهان عرب و نیز شاعران آن، تسامحی عجیب و غیرعادی به شمار می‌آید. (کلیب، ۱۹۹۷: ۷)

خلق شخصیت‌های نو با ویژگی‌ها و ذهنیات متفاوت نسبت به دوران پیشامدرن، یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های رمان نو است. در رمان مدرن، شخصیت‌ها، انسان‌های مصلح اجتماعی نیستند که دیگران را با اعمالشان به‌سوی خیر هدایت کنند؛ بلکه شخصیت رمان مدرن، فاصله عاطفی زیادی بین خود و دنیای پیرامونش حس می‌کند. او حتی توانایی برقراری ارتباط با دیگران را نیز از دست داده و اوقات خود را در تنهایی و انزوای خودساخته خویش و در بین توهّمات و افکار مریض خود سپری می‌کند. او یا به‌درستی، نیازهایش را نمی‌شناسد و یا اگر می‌شناسد راهی برای ارضای آن‌ها نمی‌یابد. او مدام غرق در خاطرات عذاب‌آور خود می‌شود و به‌نوعی به شکنجه روحی خود می‌پردازد. باید گفت که شخصیت‌های رمان مدرن، برخلاف آثار پیشامدرن، عوامل خارجی و بیرونی را در سرنوشت شومی که بدان دچار شده‌اند، دخیل نمی‌دانند؛ بلکه تمام فلاکت‌ها و سیه‌روزی‌هایی که بدان دچار شده‌اند را یک‌تنه بر عهده می‌گیرند و منشأ همه این گرفتاری‌ها را از خودشان می‌دانند.

«عبدالرحمن منیف» یکی از نویسندگان برجسته جهان عرب است که در رمان خود با نام حین ترکنا الجسر، جهانی دوسویه، متناقض، پر از ترس و دودلی و سرشار از حقارت را به تصویر می‌کشد و در تلاش است دغدغه‌ها و نگرانی‌های خود را به گوش جهانیان برساند و اعراب را از خوابی سنگین بیدار کند. نویسنده در این رمان به‌جای روایت رویدادهای بیرونی، تحولات روحی‌روانی شخصیت‌های اصلی داستان را رصد کرده و به نمایش می‌گذارد.

از آنجا که یکی از تفاوت‌های داستان‌های مدرن با داستان‌های سنتی، وداع با راوی

دانای کل و بهره‌گیری بیشتر از زاویه دید اول‌شخص است، منیف نیز به‌عنوان نویسنده‌ای مدرنیست، بیشتر ترجیح می‌دهد در داستان‌هایش، از زاویه دید اول‌شخص استفاده کند. او در حقیقت با انتخاب زاویه دید اول‌شخص، واسطه میان مخاطب و دنیای داستان را حذف کرده و احساسات قهرمان داستان را به‌خوبی به خواننده منعکس می‌کند.

با توجه به اینکه منیف نویسنده‌ای بسیار تأثیرگذار و دارای طرز تفکر خاصی در جهان عرب است که آثار او در ایران کمتر بررسی شده، همین امر نگارنده را به بررسی آثار او سوق داد و بر آن داشت تا با استخراج مؤلفه‌های رمان مدرن، به نقد و بررسی رمان حین ترکنا الجسر او بپردازد. از آنجا که چرخه داستان‌های مدرنیستی نیز مثل هر داستان دیگری، بر محور شخصیت اصلی می‌چرخد (این امر در داستان‌های مدرنیستی، چشم‌گیرتر است) نگارنده در بررسی محتوای این رمان از شخصیت اصلی (زکی نداوی) استمداد می‌جوید و شاخصه‌های مدرنیسم را بر اساس شخصیت اصلی می‌سنجد و در این راستا می‌کوشد تا به سؤالات زیر پاسخ دهد:

۱. شاخصه‌های مدرنیستی رمان حین ترکنا الجسر کدام است؟

۲. منیف در پرداختن به مؤلفه‌های مدرنیستی این رمان تا چه حدی موفق بوده است؟

پیشینه پژوهش

درمورد رمان حین ترکنا الجسر عبدالرحمن منیف، پژوهش‌هایی صورت گرفته است؛ از جمله مقاله‌ای تحت عنوان «کارکرد توصیف در رمان حین ترکنا الجسر» توسط راضیه سادات الحسینی و فرامرز میرزایی که در زمستان ۱۳۹۳ به رشته تحریر درآمده و در آن به تفاوت روایت و توصیف در این رمان پرداخته شده و نیز توصیف‌های متفاوتی که منیف در رمان خود از آن بهره‌جسته را تبیین کرده است.

همچنین مقاله دیگری با عنوان «نقد کهن‌الگویی در رمان حین ترکنا الجسر» توسط جواد اصغری و مهران نجفی حاجیور در اسفند ۱۳۹۰ نوشته شده که پژوهش مذکور این رمان را بر اساس نظریه کارل گوستاو یونگ، بررسی و تحلیل کرده است؛ اما طبق بررسی‌های انجام‌شده، درمورد مدرنیسم و مؤلفه‌های آن در این رمان، پژوهشی صورت نگرفته است.

گفتنی است که در ادبیات عرب، «حنا مینه» به عنوان پدر رمان مدرن شناخته شده و از دیگر رمان‌های مدرنیستی ادبیات عرب می‌توان به رمان السکرية اثر نجیب محفوظ و موسم الحجرة الی الشمال اثر طیب صالح، اشاره کرد.

۱- سخنی در مفهوم مدرنیسم

مدرنیسم یا نوگرایی، اصطلاحی است که به یکی از اساسی‌ترین جریان‌ها در شعر، داستان‌نویسی، نمایش‌نامه‌نویسی، موسیقی و دیگر هنرهای کشورهای غربی گفته می‌شود. با کمی تأمل، می‌توان واژه مدرنیسم را به مجموعه‌ای از جنبش‌های زیباشناختی و اخلاقی محدود کرد که همگی در اروپا در دهه ۱۸۸۰ سر برآورده و قبل و بعد از جنگ جهانی اول، به رشد و شکوفایی رسیدند و در مراکز علمی و دانشگاهی اروپا و آمریکای بعد از جنگ جهانی دوم، نهادینه و تثبیت شدند. (نوذری، ۱۳۷۹: ۳۸۲)

در فرهنگ لغت آریان‌پور، واژه مدرن چنین معنا شده است: تجددطلبی، بیان جدید، امروزی، نوین، جدید، باب روز، معاصر، متجدد، تجددخواه. (آریان‌پور کاشانی، ۱۳۸۸: ۳۷۱/۲) اصطلاح مدرن به معنای «امروزی» است و به نوشته‌ای گفته می‌شود که در آن علاقه شدید به نوجویی، باعث نقض شکل‌ها و جنبه‌های فنی سنتی می‌شود. فردیت و دنیای درون انسان، بیش از جنبه‌های اجتماعی او توجه می‌شود و ضمیر ناخودآگاه بر خودآگاه ترجیح داده می‌شود. نویسنده مدرنیست به منطق و اخلاق بی‌اعتناست و از بسیاری جهات، می‌توان مدرنیسم را عکس‌العملی دانست علیه واقع‌گرایی و ناتورالیسم و همه حقایق علمی که این دو مکتب بر آن‌ها تکیه دارند. (میرصادقی، ۱۳۸۷: ۲۳۹)

اما مدرنیسم در ادبیات، نوعی جدایی از قواعد، سنت‌ها و قراردادهای مستقر، راه و شیوه‌های تازه در نگرش به موقعیت و نقش انسان در هستی و بسیاری تجربه‌های دیگر در زمینه شکل و سبک است و مشخصه عمده ادبیات مدرنیسم، طرد سنت‌های قرن ۱۹ و توافق بین مؤلف و خواننده است. (کادن، ۱۳۸۰: ۲۴۵)

«لون» در نوشته‌ای هوشمندانه درباره چهار بن‌مایه ممیز مدرنیسم چنین می‌نویسد: نخست،

خودپردازی مدرنیسم، بدان معنی که هنرمندان، نویسندگان و آهنگ‌سازان نوگرا می‌کوشند تا در آثار خود، توجه مخاطب را به روش و روال پدیدآوردن جلب کنند. استفاده «ماتیس» از رنگ و چشم‌انداز برای نشان‌دادن اهمیت رنگ به مثابه هنر، نمونه‌ای از مثال بارز برای این ویژگی است. در این مورد، خالق اثر می‌کوشد تا به‌عمد از ارائه و نمایش عینی واقعیت خارجی فاصله بگیرد. دوم، کنار هم چیدن یا مونتاژ واحدها یا قطعات یک شیء یا موضوع واحد از دیدگاه‌ها و چشم‌اندازهای مختلف که روایت را از سادگی و روشنی دور می‌کند. گذشته، حال و آینده‌گویی، جنبه‌ها و چشم‌اندازهای گوناگون یک حالت ممتد هستند.

تناقض، ابهام، عدم قطعیت و ناپایداری، سومین درون‌مایه مهم نوگرایی است. شواهد و نمونه‌های حاکی از این ویژگی را می‌توان در آفرینش آثاری دانست که خواننده را دچار سردرگمی و تجربه‌ای معمای و مرموز می‌کند؛ مثل «کافکا» و سرانجام آنکه در مدرنیسم مسئله «انسجام موضوع یا شخصیت» به‌طور کلی منتفی است. برای مثال، برخلاف شخصیت‌های منسجم و منطقی رمان‌های واقع‌گرا، رمان‌های مدرنیستی، به اشخاصی می‌پردازند که بر اثر کشمکش‌های روانی، چند شقه شده و از هم گسیخته‌اند. (بوین، ۱۳۸۰: ۶۳)

۲- خلاصه رمان حین تر کنا الجسر

رمان حین تر کنا الجسر عبدالرحمن منیف، رمانی مدرنیستی است و داستان سربازی شکست‌خورده، به‌نام «زکی نداوی» را روایت کرده و روحیه شکسته او را به تصویر می‌کشد. این داستان، پس از شکست‌های متوالی اعراب از اسرائیل، نگاشته شده است. در این داستان، زکی نداوی همراه سگ شکاری‌اش «وردان»، در جست‌وجوی پرنده‌ای افسانه‌ای و رؤیایی هستند که زکی، آن را شاه مرغابی‌ها می‌خواند. در نظر زکی نداوی، با شکار آن مرغابی، او به موفقیت بزرگی دست می‌یابد و این شکار، آن‌قدر برایش مهم است که روزها و شب‌ها در جنگل و در روزهای سخت و سرد و رقت‌بار، به انتظار آن پرنده می‌نشیند. او در این مسیر، با پیرمردی آشنا می‌شود که از او در مورد شکار آن مرغابی می‌پرسد و آن پیرمرد، پس از گفت‌وگوی بسیار، وقتی می‌بیند که زکی، برای شکار آن مرغابی، مُصر است او را راهنمایی

می کند که در شب چهاردهم به شکار دست بیاید؛ زکی نداوی، منتظر می ماند تا وقت مقرر فرارسد.

در طول داستان، زکی نداوی بسیار اندوهگین است؛ این اندوه به قدری است که زکی با دیدن هر چیزی، به یاد آن روزها می افتد. روزهایی که به همراه اوستا، ذیاب، رمزی و دیگران، به ساختن پلی مشغول بودند که می خواستند بعد از اتمام کار، از روی آن عبور کنند و به سرزمین دشمن پا بگذارند و بدین طریق، دشمن را شکست دهند؛ اما به دستور بزرگان کشور و بدون هیچ مقاومتی، پل را نیمه کاره رها کرده و هر کدام به کارهای خود مشغول شدند. اینکه زکی نداوی در حسرت آن روزها، وجودش پر از تناقض و کینه شده و پشیمان است از اینکه چرا پل را رها کردند و اگر نمی خواستند کار ساختن پل را تمام کنند، حداقل آن را نابود می کردند تا به دست دشمن نیفتد و وسیله ای برای پیروزی دشمن نشود.

زکی نداوی برای آرامش روحی خود، پس از آن شکست تصمیم می گیرد، شاه مرغابی را که با دیدنش به یاد پل می افتد، شکار کند؛ بنابراین در پایان داستان، زکی نداوی در شب چهاردهم در جنگل، پرنده ای را که با گلوله شکار کرده بود از آب بیرون می کشد و در زیر نور ماه، آن را بالا می گیرد و به آن نگاه می کند؛ ولی به جای آن مرغابی، زشت ترین و سیاه ترین جغدی را می بیند که شکار کرده است.

در نهایت هم حادثه دیگری رخ می دهد و آن، اینکه سر وردان، زمانی که در سبزه زار مشغول گشت و گذار بودند به سنگ می خورد و با این ضربه، وردان می میرد. پس از این حادثه ها، زکی نداوی از عالم خیال و وهم، به عالم واقعی برمی گردد و دیگر حقارت را نمی پذیرد، انسانی سرسخت می شود، به تصمیماتش عمل می کند، دیگر کسی نمی تواند او را از تصمیماتش بازدارد و مانع عملش شود. او به عالم واقع و نزد کسانی که منتظر بازگشت پل هستند، برمی گردد.

۳- مؤلفه‌های رمان مدرن در حین ترکنا الجسر

طبق بررسی‌های صورت گرفته، رمان حین ترکنا الجسر عبدالرحمن منیف در تصویرسازی مؤلفه‌های رمان مدرن، از جمله: ضدقهرمان‌بودن، بدبینی، احساس حقارت، سرگردانی، بی‌هویتی، عدم قطعیت و... بسیار موفق بوده است که نگارنده این مقاله، تنها چند مورد را واکاوی می‌کند.

۳-۱- ضدقهرمان‌بودن و ایجاد شهر آشوب

مهم‌ترین ویژگی محتوایی رمان‌های مدرنیستی که با تحولات بنیادین اجتماعی و خودآیی و خویشتن‌نگری ملی شکل می‌گیرد، انتقاد از مظاهر تحجر سیاسی و فرهنگی است. بی‌گمان هر مرحله تازه تاریخی، شکل‌های بیانی جدید و موردنیاز خود را می‌طلبد و نمونه‌های تازه ادبی، تحت تأثیر انگیزه‌های اجتماعی و فرهنگی پدید می‌آید. (میرعابدینی، ۱۳۸۷: ۱۷/۱)

از دیرباز تا کنون، ادبیات همچون آینه‌ای تمام‌نما برای انعکاس وقایع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه عمل کرده است. بدبینی فلسفی بشر به اوضاع و امور جهان، پیشرفت علم و صنعتی شدن کشورها، موجی از اضطراب، سردرگمی، یأس و تنهایی را با خود به همراه آورد و موجب به‌وجود آمدن ویران‌شهرها یا «آنتی اتوپیا»ها در مقابل آرمان‌شهرها یا «اتوپیا»ها شد و به تبع آن، ضدقهرمان‌هایی به وجود آمدند که متناسب با ویران‌شهرها، شخصیت‌هایی به شدت سردرگم، منفعل، پوچ و گاهی شرور بودند. (بزرگ بیگدلی، ۱۳۹۲: ۱۰۷۵)

پس، قهرمانان ادبیات مدرنیستی دارای خصوصیات والایی نیستند؛ به‌عنوان مثال به طبقه اجتماعی بالایی تعلق ندارند و یا مثلاً با نیروهای ماورای طبیعت، دست‌وپنجه نرم نمی‌کنند. رمان حین ترکنا الجسر منیف هم که رمانی مدرنیستی با تمام ویژگی‌های این دست رمان‌ها است، پس از شکست‌های متوالی اعراب در برابر اسرائیل به نگارش درآمده و بستر مناسبی را برای خلق چنین ادبیاتی، با چنین ضدقهرمان‌ها و ویران‌شهرهایی پیدا کرده است؛ بستری که مأمنی برای شکست‌خوردگانی است که امید به آزادی و تغییر در آن‌ها، خفه شده است. زکی نداوی، قهرمان داستان، موجودی افسرده، منزوی و تک‌افتاده است و نمی‌تواند از بند تناقض‌های درونی خویش رهایی یابد. او در طول داستان، فقط به پل می‌اندیشد و نمی‌تواند

ماجرای پل را به باد فراموشی بسپارد و همواره خودش را نفرین می کند و همین امر، آرامش را سلب کرده است.

در واقع، حادثه پل، زندگی زکی را تعریف می کند و سرنوشت وی با پل گره خورده و شکست در آن، مرگ استعاری او را رقم می زند؛ چرا که این ماجرا او را به مرده متحرکی بدل ساخته و همواره در دام آن اسیر می ماند و نمی تواند خودش و مافوق هایش را به دلیل صدور فرمان عقب نشینی و واداشتنش به ترک پست ببخشد: «عقلی یشعل بالآف الافکار... لكن الجسر جعل افکاری تتداخل لدرجة لأعرف كيف اتصرف»^۱ (ص ۲۹) (هزاران فکر توی مخم رژه می رود؛ ولی پل جواری افکارم را ریخت به هم که حالا دیگر نمی دانم چطور رفتار کنم.» (ص ۳۶) «فکرت بالآف الاشياء لكن الجسر قفز كغيمة سوداء في وجهي. لم أعد قادراً على رؤية أي شيء» (ص ۴۵) (هزار چیز از خاطرم گذشت؛ اما پل همچون ابری سیاه جلوی صورتم جهید. دیگر نای دیدن هیچ چیزی را نداشتم.) (ص ۵۳) پل درک او را مختل می کند و امکان هر اقدامی را از او سلب می کند؛ گویی او را به دلیل دست روی دست گذاشتن در آن روز نکبت بار، نفرین می کند.

زکی نداوی تصویر شهروندان عرب است که در مکانی باز، زندانی اند و فقط می توانند شکست، غم، تردید، و بی حاصلی را علاوه بر فقدان هویت، عزت نفس، مردانگی و آزادی حس کنند. از این رو او معتقد است که یأس در لحظه تولد زاده می شود و همراه با کودک رشد می کند و به مدرسه می رود و بزرگان کشور، از زمان مدرسه شکست را به بچه ها یاد می دهند؛ به طوری که شکست خوردن جزء فرهنگ اعراب محسوب می شود.

به باور زکی، پل، سمبل استقامت بود و حالا که آن را رها کرده اند، دیگر هرگز نخواهند توانست در برابر دشمن ایستادگی کنند و او را شکست دهند. او این مطلب را به شکل نمادین در هیئت یک لاک پشت بیان می کند: «و فکرت: الحيوانات الصغيرة، حتى السلحفاة التي احتفظت بها ثلاثة أسابيع و اردتها ان تكون رمزاً لصمود من نوع ما، لما كنت تبني الجسر، حتى السلحفاة أضعتها... ماذا تريد الآن؟» (ص ۷۸) (فکر کردم به جانوران کوچک، حتی

۱. اطلاعات نسخه اصلی و ترجمه این رمان در فهرست منابع آمده است.

لاک‌پشتی که سه هفته نگاه داشتم و می‌خواستم به شکلی سمبل استقامت باشد؛ وقتی پل را می‌ساختند، آن لاک‌پشت را هم گم کردم، حالا دنبال چه هستم؟» (ص ۹۱) با گم کردن سمبل استقامت دوباره موجی از ناامیدی به سراغش آمده و او را می‌رنجاند و معتقد است که خون در رگانش وجود ندارد: «يجب ان أتوقف عن كل شيء... ما أنا الا انسان تحولت شرايينه إلى سواقي مليئة بالبول!» (ص ۸۱) (باید دست از همه چیز بردارم. من هیچی نیستم جز آدمی که رگ‌هایش تبدیل شده به جویی پُر ادرار!) (ص ۹۳)

زکی رؤیایپردازی است که اسیر کابوس پل است و برای رهایی از آن از هیچ کاری دریغ نمی‌کند و این کابوس، او را به کینه‌ای دچار کرده که این کینه، یا راه رهایی او از این کابوس است و یا راه نابودی. در واقع زکی برای رهایی از این کابوس بود که شکارچی شد و در جست‌وجوی راه فراری است که آرزوی سرکوب‌شده شلیک به‌طرف دشمن در روز پل را جبران کند. او خود و وردان (سگ شکاری‌اش) را سربازانی می‌داند که مشغول نبرد در میدان جنگ هستند، می‌خواهد از پرندگان انتقام بگیرد، هر مواجهه‌ای با پرندگان را نوعی جنگ کوچک می‌داند و نیز بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین جنگ را جنگی می‌داند که با شاه مرغابی‌ها باشد. او که در جنگ با دشمن شکست خورده، کشتن هر پرنده، احساس کشتن دشمن را در او زنده می‌کند و بدین ترتیب کینه‌ای بزرگ‌تر در دلش زنده می‌شود: «أيتها الطيور الهجينة أريد أن انتقم! و تتساقط. كانت كل طليقة تحمل ضحية أخرى. و كل ضحية تولد في نفسى كراهية أكبر لهذا الطيور. و أقول لها بحقد: أيتها الطيور الحزينة... أيتها الطيور ألتى أفلتت من الطليقة، اذهبي و قولي لأمهاتك: الصياد المطعون ينتظر!» (ص ۱۱۰) (پرنده‌های پست، می‌خواهم انتقام بگیرم. می‌ریختند روی زمین. هر تیر، خبر از قربانی دیگری می‌داد و هر قربانی، در دلم کینه‌ای بزرگ‌تر از این پرنده‌ها می‌کاشت؛ و با کینه به او گفتم: هی پرنده‌های غمگین، پرنده‌هایی که از تیر قصر در رفتید، برید و به مادر تون بگید، یک شکارچی زخم‌خورده منتظره!) (ص ۱۲۲)

زکی نداوی فردی درمانده و از کار افتاده است و این را بارها صراحتاً در داستان بیان کرده است: «أنا زکی نداوی... العجز في دمي، البلاء في دمي... و لا أستحق شيئاً! وردان، قل شيئاً

لربك المخذول لأشعرأنى ما زلت مهما... و ما زلت أحياء. (ص ۱۸) (من زكى نداوى ناتوانى تو خونمه، حماقت تو رگمه، مفتهم هم گروه! وردان، يه چيزى به صاحب درموندهت بگو تا خيال كنم هنوز مهم و زنده‌ام). (ص ۲۵)

بنابراین، «زكى نداوى» قهرمان رمان حين تركنا الجسر، فردى ناتوان، ضعيف، درمانده، تنها، ترسو، روانى، حقير، از كارافتاده و هراس زده است. در چنين حالتى ديگر، خواننده علاقه‌اى به يافتن مشابهت ميان خود و چنين شخصيتى ندارد و ديگر او را الكگوبى براى خود قرار نمى‌دهد. برخلاف داستان‌هاى پيشامدرن كه در آن، قهرمان داستان، فردى برجسته و برتر از پيرامون خود و بسيار تواناست؛ در داستان‌هاى مدرن، شخصيت‌ها اغلب معمولى و در گير مشكلات خود هستند و ديگر مجالى براى قهرمان‌بازى و جلب توجه خواننده ندارند. در يك كلام، دوره مدرن، دوره زوال حماسه و قهرمان‌گرآيى حماسى است و در آن، قهرمان داستان به فكر نجات هيچ كس نيست و راه تسليم و كوتاهى در پيش گرفته است.

۳-۲- تفكر اومانىستى (انسان‌محورى) يا تقدس‌زدآيى

در عصر حاضر و با ديد انتقادى كه نسبت به متون مقدس پيدا شد، چالش‌هاى براى رمزگشاى اين متون به وجود آمد و رويكردهاى جديد نسبت به كتاب مقدس، شكستگى تقدس اين متون را در پى داشت. ناقدان ادبى، با بى‌اعتنايى به كتاب مقدس به كالبدشكافى متون دينى دست زدند و مطالب و مضامين موجود در آن را موشكافانه ريشه‌يابى كردند و زبان‌شناسان هم كلمه به كلمه اين متون را بررسى كردند و در پى اين موشكافى‌ها، يافته‌هاى جديدى به وجود آمد و عقايد مذهبى را بيش‌ازپيش لرزانده كه مى‌تواند حاكى از كم‌رنگ شدن قدرت دستگاه پاپ در اروپا باشد. در پى اين اتفاقات، دهه واپسين قرن نوزدهم، زمان انقضآى ارزش‌هاى دينى در اروپا بود كه جمله معروف نيچه (مرگ خدا) ناظر بر اين مدعاست. (وولف، ۱۳۸۸: ۳۰) ثمره اين چالش‌ها و بررسى‌ها در عصر مدرن، به وجود آمدن طرز تفكر اومانىستى و پس از آن تقدس‌زدآيى بود.

اومانيسم، طرز تفكرى است كه مفاهيم بشرى را در مركز توجه و هدف خود قرار مى‌دهد. به عبارت ديگر، بشر را به روى گردانى از خالق خويش و اهميت دادن به خود وجودى و

هویتی فرامی‌خواند. رمان حین ترکنا الجسر عبدالرحمن منیف، به‌عنوان رمانی که در عصر مدرن نوشته شده، خالی از ویژگی‌های عصر مدرنیستی نیست و ویژگی تقدس‌زدایی در این رمان، به‌خوبی مشهود است که از آغاز تا پایان داستان در گفته‌های زکی نداوی خودنمایی می‌کند.

رمان مورد بحث، دربرگیرنده پرسش‌هایی درمورد این جهان و وجود خداست. در واقع فهم زکی از خداوند کاملاً منفی است و در این رمان، خداوند به‌عنوان نیرویی ناشناس و ضعیف که قصدش آزار و اذیت آدمیان است تصویر می‌شود و در این میان، زکی قصد دارد آدمیان را از این شکنجه‌ها رها سازد: «قلت لإله مجهول، لا أعترف له بأى سلطان: فى ماضى حكمت كل شىء... و الآن... أنا الذى سأحكم. اخلق بقدر ما تشاء... و سأقتل، حتى إذا التقينا و تواجهت أعیننا، فسوف تعرف أن الانسان أقوى من كل المخلوقات، ليس أقواها فقط، بل اشرسها!» (ص ۱۲) (رو به خدایی ناشناس که هیچ‌گاه در برابرش گردن کج نکرده‌ام، گفتم: قدیم، حاکم همه چی بودی، اما حالا حاکم منم. هرچی دلت می‌خواد درست کن، من درو می‌کنم. تا وقتی به هم برسیم و چشمون به هم بیفته، دستت میاد که انسان از همه موجودات نه فقط پرزورتره، حتی قوی‌تره!) (ص ۱۹)

ایمان زکی نداوی به خداوند به قدری سست است که در نظرش، خدایی وجود ندارد که تکیه‌گاه بندگانش در شرایط سخت باشد: «و لم أعد أذكر أية إلهة يمكن أن تسند بنائى الذى هو!» (ص ۱۴) (هیچ خدایی را که می‌توانست تکیه‌گاه بنای ویرانم باشد، به یاد نیاوردم.) (ص ۲۱) همچنین او معتقد است که خداوند، وقتی قصد جان آدمیان را دارد با مهارت هرچه تمام این کار را انجام می‌دهد، طوری که بندگانش متوجه نشوند و نیز، باید گفت که زکی نداوی برای خدا شریک قرار می‌دهد که این امر از گفته خودش مشخص است که به‌جای خدا، خدایان آورده و می‌گوید: «حتى الله عندما يريد أن يسحب أرواح البشر يفعل ذلك بخبث لكى لا يحسوا!» (ص ۵۱) (خدایان وقتی قصد جان آدمی می‌کنند، این کار را با بدجنسی و نیرنگ می‌کنند تا آدمیزاد بو نبیره، شستش خبردار نشه.) (ص ۶۰)

زکی، خود نیز می‌گوید که خدا را نشناخته است و در طول داستان، دو بار صراحتاً

اعتراف کرده که رو به خدایی ناشناس دعا کرده است: «صعدت ابتهالات حارة لشيء...»؛ (ص ۱۹۱) (دعاهایی گرم و صمیمی رو به چیزی ناشناس به هوا برخاست.) (ص ۱۹ و ۲۰۶) اما با این وجود زکی در جایی از داستان، خدا را شکر می‌کند: «شکراً لله ان الانسان لا يمشي بهذه الطريقة دائماً» (ص ۵۵) (خدا را شکر که آدم مجبور نیست همیشه این طور راه برود.) (ص ۶۵) و این، حاکی از آن است که انسان هرچقدر هم که خود را از خدا دور کند باز، ندایی درونی او را به خدا نزدیک می‌کند و تمامی آدمیان، وجود خود را از خدا می‌دانند؛ حتی زکی که خدا را ناشناس تلقی می‌کند و ایمانش نسبت به خدا سست است، به دلیل درست راه رفتنش، از خدا شکرگزاری می‌کند و آن را نعمتی از جانب خدا می‌داند. همچنین با اینکه او، در جاهایی از داستان، نسبت به خدا شرک می‌ورزد و او را ضعیف تلقی می‌کند، اما در جای دیگر، همین زکی نداوی، خدا را از همه داناتر می‌داند: «كاد يقول انه يعلم اكثر من الله» (ص ۱۵۷) (می‌خواست بگوید از خدا هم بیشتر می‌داند.) (ص ۱۷۱)

در نظر نگارنده، شرک به خداوند از سوی زکی به دلیل تناقضی است که از شکست‌های او ناشی شده؛ چون این شکست‌ها، ویژگی‌هایی چون دوگانگی، یأس، ترس، احساس پوچی و حقارت را درون او پدید آورده و همه این‌ها باعث سستی عقیده و در نهایت، شرک به خدا شده است.

۳-۳- نهیلیسم (پوچ‌گرایی)

حقارت، دوگانگی، بدبینی و یأس و نداشتن امید به فردایی که آینده‌ای مشخص ندارد و ناپایدار است، رفته‌رفته بشر را به پوچی سوق داده و آنجاست که انسان خود را در برابر هستی عاجز می‌یابد و هیچ سؤالی را نمی‌تواند قاطعانه پاسخ دهد.

نهیلیسم یا نیست‌انگاری که همواره یکی از دغدغه‌های فکری انسان بوده، منشأ تاریخی داشته و ریشه در فجایع، مصیبت‌ها، ناکامی‌ها و شکست‌های انسان در برابر حیات دارد. نهیلیسم، وضعیت روان‌شناختی و معرفت‌شناختی انسان را نشان می‌دهد که در آن معنای زندگی، هستی، خود و حیات از دست می‌رود و در پی آن، شرایطی اضطراب‌آفرین و یأس‌آور بر انسان حاکم می‌شود. (دهنوی، ۱۳۹۰: ۲۳۰)

با این تعاریف، درمی‌یابیم که زکی نداوی در رمان مورد بحث، تمام ویژگی‌های فرد نهیلیست را دارا است و به دنبال مصیبت‌ها، فجایع و شکست‌هایی که متحمل شده، زندگی و هستی و حیات را بیهوده می‌داند و در پی این بیهودگی، شرایط یأس آور و اضطراب‌آفرین و حزن‌انگیز بر داستان حاکم شده است. طرح رمان حین ترکنا الجسر به گونه‌ای است که گویا زکی، چاره‌ای جز احساس پوچی ندارد؛ چون او از آغاز تا پایان داستان به دنبال ملکه (شاه مرغابی‌ها) است و شب‌ها و روزها در سرمای زمستان، برای شکار این پرنده انتظار می‌کشد. سرانجام در پایان داستان، وقتی نزدیک شدن این پرنده افسانه‌ای را می‌بیند، به سمتش شلیک می‌کند و پرنده در آب می‌افند و زکی با خوشحالی تمام، گمان می‌کند که پرنده را شکار کرده است؛ زمانی که او به شکار خود نزدیک می‌شود و در زیر نور ماه، آن را بالا می‌گیرد، می‌بیند زشت‌ترین جغد دنیا را به جای ملکه شکار کرده و دوباره شکست را متحمل می‌شود و تمام تلاش‌ها و انتظارهایش را بیهوده و پوچ و بی‌حاصل می‌بیند.

او که در تلاش بود از بی‌معنایی زندگی‌اش معنایی بسازد، باز بی‌حاصلی را تجربه می‌کند. در چنین شرایطی است که زکی، زندگی را پوچ می‌یابد و خود را به جوالی تو خالی و سوراخ تشبیه می‌کند: «زکی نداوی شوال فارغ... و کل یوم یمتلیء بشیء ما... یمتلیء بالبطولات، بالتواضع الزائف، بالملکه ذات الجبروت.» (ص ۹۶) (زکی نداوی، جوال تو خالی. هر روز با یه چیزی پر می‌شه؛ پُر قهرمان‌بازی، تواضع ساختگی، یا ملکه پرجبروت.) (ص ۱۰۸) همچنین او در جایی از داستان، به هیچ‌وپوچ بودن زندگی خود اذعان کرده است: «تراءت لی الحیاة الماضیة ملیئة بالالجدوی» (ص ۹۶) (زندگی گذشته‌ام به نظرم هیچ‌وپوچ آمد.) (ص ۱۰۹) که همه این موارد، نشان از پوچی و بی‌ارزشی ارزش‌ها در نزد او است و وی را به انکار و تردید در مورد زندگی و وجودش در این دنیا سوق می‌دهد و فقدان ماهیت درونی‌اش را آشکار می‌سازد.

یکی از مهم‌ترین دلایل پوچ‌گرایی قهرمان داستان، بی‌هویتی او است. در داستان‌های مدرنیستی، با متن‌هایی سروکار داریم که به‌نوعی ناتمام‌اند؛ یعنی پایانی برای آن‌ها وجود ندارد و به شکل کاملی نیستند و شخصیت‌های آن به شناخت جامعی از خود و جهان دست

پیدا نمی‌کنند و اگر هم نسبت به جهان پیرامون، شناخت پیدا کردند، در این شناخت، تردید دارند و همواره در پی آن‌اند که دامنه و حدود آگاهی‌شان را مشخص کنند. در این داستان‌ها، شخصیت‌ها به دنبال آن‌اند که هویت واقعی خود را دریابند. به عبارتی دیگر، داستان مدرنیستی، روایت حرکت از بحران هویت به آگاهی است؛ بنابراین این پرسش‌ها مطرح می‌شود: چه چیزی درخور شناخت است؟ چگونه می‌توان به شناخت واقعی رسید و به این شناخت اطمینان کرد؟ حدود شناخت و آگاهی ممکن کجاست؟

در رمان حین ترکنا الجسر، زکی نداوی، ناچار است هویت خود را بازنویسی و بازاندیشی کند و در مواجهه با رویدادها، هویت و حقیقت فردی خود را دریابد. هویت او به دلیل شکستی که در ماجرای پل متحمل شده، دچار بحران شده و اینک او در تکاپو است آن را بازیابد. دوگانگی، سرگردانی، عدم قطعیت به این بی‌هویتی دامن می‌زند و او را بیش‌ازپیش دچار بحران روحی می‌سازد. در بخشی از داستان زکی از خود می‌پرسد: «این أنا». (ص ۴۰) (من کجام؟) همین سؤال زکی از خود، نشان از بی‌هویتی و آوارگی او دارد و خواننده نیز به‌خوبی آن را درک می‌کند که زکی سرگردان است و از این سرگردانی رنج می‌برد. این بی‌هویتی باعث شده زکی در اعتقادات خود و درمورد خدا نیز شک کند و پرسش‌هایی درمورد وجود خدا داشته باشد. در واقع، بی‌هویتی زکی نداوی، اعتقاداتش را متزلزل کرده و به تبع آن، او زندگی را پوچ و بی‌معنا می‌داند و حتی ثمره انتظارش نیز پوچی است.

۳-۴- تباهی شخصیت داستان

«جورج لوکاک»، فیلسوف مارکسیست، در جایی گفته است: تباهی فرد و جهان مدرن، مضمون و محتوای اصلی رمان مدرن است. بر اساس این تعریف، یکی از ویژگی‌های داستان‌های مدرن، انسان تباه‌شده در جهان تباه‌شده است. از این معنا، می‌توان دو برداشت متفاوت کرد: یکی برداشت تلخ و سیاهی است که بر مبنای آن، کل جامعه انسانی و کلیت جهان در حال تباهی است و هیچ افق روشنی برای نجات و رهایی انسان وجود ندارد؛ دوم نیز اینکه جامعه و جهان نوینی در حال تکوین است و تنها برخی از ارکان جامعه بیماری که در حال حاضر در آن زندگی می‌کنیم، در حال پاشیدگی و از بین رفتن است. در پس این

متلاشی شدن جامعه، فرهنگ و جهان تازه‌ای شکل خواهد گرفت و از این نظر بیان این تباهی و متلاشی شدن، کار درست و ارزشمندی است؛ زیرا به تحقق زودتر آن افق پیش رو و جامعه آرمانی کمک خواهد کرد. (دارستانی، ۱۳۹۱)

در عصر مدرن، رمان، انعکاس دنیای متلاشی شده و آدم‌هایی است که با احساس و عاطفه فراوان، بنا به شرایط جبری اجتماعی، گاه، سرشار از بی‌عاطفگی و قساوت هستند. (بزرگ بیگدلی، ۱۳۹۲: ۱۰۷۶) زکی نداوی (شخصیت اصلی) در رمان حین ترکنا الجسر نیز نمونه‌ای از انسان مدرن است که بنا به شرایط جبری جامعه‌اش و در اثر شکستی که متحمل شده، دچار تناقض‌ها و کشمکش‌های مدام روحی و ذهنی شده است و در نهایت به روان‌پریشی تبدیل شده که در طول داستان، اقدام به آزار خود و وردان می‌کند.

همه این موارد و در واقع تباهی، حاصل عدم التقاط فرد با جامعه و حاصل نابودی فردی در دل مناسبات کلی سیستم جامعه است. (بزرگ بیگدلی، ۱۳۹۲: ۱۰۷۷) زکی شکست‌خورده که اینک از همه چیز ناامید شده، توسط طبیعت نیز شکنجه می‌شود: «فجأة رأيت المياه تصفني. كانت صفعة المياه في الحالتين واحدة. قلت بأسى: المياه مليئة بالبط والجسور التي تلطم الانسان دائماً» (ص ۱۷) (یک‌باره دیدم آب، شرق، کشیده‌ای بر صورتم زد. کشیده آب در هر دو حال یکسان بود. اندوهگین گفتم: آب‌ها پُر پرنده و پُلن که دائم تو صورت آدم می‌کوبن.) (ص ۲۴) و در جای دیگر می‌گوید: «فأصابني رذاذ قوي، وُلد في جسدی الرعشة» (ص ۸۲) (موجی از ذرات آب به من پاشید و رعشه‌ای در بدنم انداخت.) (ص ۹۴) این شکست به قدری برای زکی سنگین است و او را به مرگ نزدیک ساخته که زکی، خود را در برابر شکنجه‌های طبیعت تسلیم می‌کند: «تاركا للمطر أن يتسرب اليّ و يجلدني. و تاركا للريح أن تصفع وجهي» (ص ۱۵۶) (اجازه دادم قطره‌های باران تا عمق تن و جانم نفوذ کند و تنم را به زیر شلاق بگیرد. گذاشتم باد با تپانچه‌هایش صورتم را نوازش کند.) (ص ۱۷۰) در طول داستان، شاهد خودآزاری زکی و نیز دیگر آزاری او هستیم. در اصطلاح روان‌شناسی این امور را با عناوین مازوخیسم یا انحراف خودآزاری و سادیسم یا انحراف دیگر آزاری، بیان می‌کنند. زکی در جایی از داستان می‌گوید: «أنزلت رأس وردان بقسوة،

و ضغطت. خرج صوته أقرب إلى التهنيد، و تكوم من جديد.» (ص ۱۸) (کله وردان را محکم پایین آوردم و فشارش دادم، ناله‌ای کرد و مچاله شد.) (ص ۲۶) این عبارت، می‌تواند بیانگر حس سادیستی (دیگرآزاری) در وجود زکی باشد که به دلیل وجود این حس در درونش، اقدام به آزار و اذیت وردان می‌کند تا بر حس شکستی که در وجودش است، غلبه کند و خود را قدرتمند و قوی جلوه دهد. در واقع می‌توان گفت وجود حس سادیستی در زکی، نمود شکست و ضعف اوست که با آزار وردان، تلاش می‌کند بر این شکست و ضعف، سرپوش نهد.

زکی، حس مازوخیستی یا خودآزاری نیز دارد که او را وامی‌دارد برای آرامش نسبی خود به آزار خودش پردازد و تصمیم بگیرد در صورت شکست در شکار پرنده، خود را دار بزند: «قلت لنفسي: لن تفلت هذه المرة. إذا طاشت طلقاتي فسوف أختنق... لا... سوف أعلق نفسي على شجرة جوز.» (ص ۷۴) (به خودم گفتم: این بار دیگه نمی‌تونه از چنگم در بره. اگه تیرهام به هدف نخورد، خودمو خفه می‌کنم، نه، خودمو روی درخت گردو، دار می‌زنم.) (ص ۸۵) او تنها امیدش برای زندگی، پس از شکست پل، شکار پرنده است و عدم موفقیت در آن را برابر با مرگ و نابودی می‌داند و این امر در نزد زکی به حدی، جدی است که او، خود اقدام به مرگش خواهد کرد و ابتدا می‌گوید: خودم را خفه خواهم کرد؛ ولی به چنین مرگی راضی نمی‌شود و آویخته شدن به دار را بر خفه شدن ترجیح می‌دهد. زکی همچنین انتظاری که برای شکار پرنده افسانه‌ای می‌کشد را به طنابی تشبیه کرده که دست و پایش را بسته است: «الإنتظار مثل جبل مشدود يطوقني من كل ناحية» (ص ۷۴) (انتظار مثل طنابی محکم دست و پایم را بسته بود.) (ص ۸۶) این سخن زکی، بیانگر عذاب و شکنجه‌ای است که انتظار برایش در بر دارد و نمی‌تواند خود را از این انتظار رها سازد؛ چرا که سستی و وضعی که گریبان‌گیرش شده، جز انتظار، ثمره‌ای ندارد.

زکی ناکامی را با تمام وجود حس می‌کند: «لقد اختنقت. خنقتني الخيبة. امتلأت روعي بها حتى أصبحت لا أرى غيرها!» (ص ۷۰) (خفه شدم. ناکامی خفهام کرد. تمام جونمو پر کرد، تا جایی که دیگه چیزی به جز اون نمی‌بینم.) (ص ۸۱) در نظر زکی آنچه موجب تباهی

و نابودی‌اش شده، شکست و در پی آن ناامیدی، ناکامی و حسرت است، تا جایی که چیزی جز ناکامی و ناامیدی نمی‌بیند. این ناکامی به‌حدی زکی را رنج می‌دهد و زمینه تباهی‌اش را فراهم می‌کند که هروقت از امید و شکفتن سخن می‌گوید، درد جانکاهی در وجودش احساس می‌کند: «أعنى: التناقض، التزاوج، التداخل، الصراع، ثم الإنشاق! أصابني ألم مفاجيء في ظهري، في نهاية السلسلة الفقرية، تحركت بصعوبة، أحسست بالألم أكثر.» (ص ۱۵۴) (می‌خواهم تناقض، آمیزش، تداخل، کشمکش و سرانجام، شکفتن را نشان دهم! یک‌باره کمرم، در انتهای ستون فقرات تیر کشید. به‌سختی تکان خوردم. درد جانکاهی احساس کردم.) (ص ۱۶۸) زکی بر این باور است که شاید در پس این همه رنج و مصیبت، آرامشی ابدی باشد؛ ولی با این فکر، دردی فراتر از دردهای قبلی بر جان‌ش مستولی می‌شود؛ طوری که تحمل این درد، برایش مشکل است.

۳-۵- دوگانگی و تناقض

«گلدمن» نظریه‌پرداز ادبی، دوگانگی انسان مدرن را حاصل سیاست‌های جامعه بورژوازی می‌داند. در جامعه‌ای که انسان در آن، بیش‌ازپیش به حالتی خودکار حرکت می‌کند و هیچ اختیاری از خود ندارد و تأثیر قوانین اجتماعی را که کاملاً با وی بیگانه هستند، منفعلانه تحمل می‌نماید، در چنین حالتی، نوعی دوگانگی روانی به وجود می‌آید که یکی از ساختارهای بنیادی انسان در جامعه سرمایه‌داری محسوب می‌شود. (پوینده، ۱۳۹۰: ۲۶۸)

«کوندر» در این رابطه می‌گوید: «زمانی که در نظام قدیم، ارزش‌ها (خیر و شر) از یکدیگر جدا بود، هر چیزی معنای خاص خودش را داشت؛ اما اکنون این جهان، بدون حضور نیرویی متافیزیکی، ناگهان در ابهامی ترسناک فرو رفته است. حقیقت متافیزیکی که در نزد آدمیان به‌صورت صدها حقیقت نسبی درآمد و آدمیان به آن‌ها روی آوردند. بدین ترتیب عصر جدید در دنیای متناقضات فرو رفت.» (خالصی مقدم، ۱۳۹۲: ۴)

شخصیت اصلی رمان چین ترکنا الجسر هم نمونه‌ای از شخصیت‌های دوگانه و متناقض است که این دوگانگی در سطور آغازین داستان، چندان خودنمایی نمی‌کند؛ اما با پیشروی داستان، زکی، خودِ دیگرش را بازمی‌نماید. البته باید گفت که زکی، احساسات دوگانه

خود را ابتدا درمورد وردان بروز می دهد. یک بار او را دوست دارد و نسبت به او ابراز علاقه می کند: «طبطبت علی ظهره، و قلت: وردان، أنت تهرف کم أحبک؟» (ص ۲۱) (چند ضربه آرام به پشتش زدم و گفتم: وردان، تو می دونی چقدر دوست دارم.) (ص ۲۷) و بار دیگر از احساس نفرتش نسبت به وردان سخن می گوید: «وردان، أنت کلب ردی، و مع ذلک یمکن أن تفهم بعض الأشياء» (ص ۲۳) (وردان، تو سگی بی خاصیتی. با این همه، شاید بعضی چیزها حالت بشه.) (ص ۲۹) و دوباره می گوید: «وردان، حیوان متهتک، قذر، لایفهم، و لا یمکن تحویله إلى حیوان آخر.» (ص ۱۰۶) (وردان، جانور بی چشم‌ورو و کثیفی است. نه می فهمد و نه عوض می شود.) (ص ۱۱۹)

زکی نداوی، این احساسات متناقض و دوگانه را درمورد خودش نیز دارد و یک بار خود را نابغه می خواند و بار دیگر همه ویژگی های پست را به خود نسبت می دهد و همه این احساسات یک دفعه تغییر می کند؛ چنان که صراحتاً در داستان آمده است: «أنا داهیه یا وردان.» (ص ۲۹) (من نابغه‌ام وردان) (ص ۳۶) درست با گذشت مدت کمی از گفته زکی، خودش می گوید: «أنا لست داهیه یا وردان... أنا مجرد معتوه» (ص ۲۹) (وردان من نابغه نیستم. من فقط یه خنگم.) (ص ۳۶) زکی نداوی، حتی نسبت به شاه مرغابی ها که رؤیای شکارش را دارد، احساسات متناقضی دارد؛ یک بار او را ملکه ای می خواند که پرندگان دیگر کنیزکان او هستند و هر کدام، کاری برایش انجام می دهند؛ او را در سفر باشکوهش با بال های درخشان تصور می کند و او را شازده خانوم و پری می خواند؛ بار دیگر او را به قعر پستی می کشاند و پتیاره و ابلیسی می خواند که براننده این همه بدبختی نیست و نیز می گوید: «البط لعنة، یحتاج ابن الستین کلب إلى حذر و مهارة.» (ص ۹۳) (مرغابی نفرینه، پدرسگ، هوش و مهارت می خواد.) (ص ۱۰۵)

این دوگانگی در طبیعتی که داستان در آن جریان دارد نیز دیده می شود و خواننده را بیش از پیش به سمت حال و هوای تناقض و دوگانگی موجود در داستان می کشاند و تناقض حاصل از شکست را بیشتر از گذشته، در داستان جلوه می دهد. اینجاست که خواننده دوگانگی زکی نداوی را می پذیرد و با او احساس هم دردی می کند؛ گویی زکی نداوی در شرایطی

که دوگانگی، تناقض، شکست، بی‌رحمی و در نهایت، ناکامی در همه جا طنین انداز است، چاره‌ای جز این رفتارهای متناقض ندارد و همین موارد، می‌تواند توجیهی برای رفتارهای دوگانه او باشد: «ما کادت الأيام الأخيرة من كانون الثاني تنقضي، بيروتها القاسية الثقيلة، حتى هبت موجة دفء... لكن ما كاد يطل الاسبوع الثاني من شباط حتى تغير الجو من جديد. انفجرت الرياح باردة فجأة.» (ص ۱۲۳) هنوز آخرین روزهای ژانویه با سرمای سوزناک و سنگینش سپری نشده بود که موجی از گرما وزیدن گرفت؛ اما هنوز هفته دوم فوریه نرسیده بود که ورق دوباره برگشت. ناگهان موجی از سرما دوباره فرارسید. (ص ۱۳۵)



نتیجه‌گیری

رمان حین ترکنا الجسر عبدالرحمن منیف، تصویرگر رنج‌ها و آرزوهای انسانی است که جویای آزادی و حقیقت است و در این مسیر شکست خورده و دچار سرخوردگی و حقارت شده است؛ سرخوردگی و حقارتی که او را هم صحبت سگش کرده و خیال‌بافی‌ها و کابوس‌های دهشت‌انگیز به سراغش آورده؛ اما ترس از نظام حاکم، مانع از آن می‌شود که سخنی بگوید و صراحتاً به کسانی اشاره کند که زمینه شکست در جنگ را فراهم آورده و آن‌ها را مجبور به ترک پل کرده‌اند. نویسنده از طرفی تلاش کرده روحیه اعراب را پس از شکست در برابر اسرائیل به بهترین وجه، نشان دهد و نیز نشان دهد که این شکست، حاصل کوتاهی و سستی اعراب است.

عبدالرحمن منیف توانسته است پس از آشنایی با رمان مدرن، این جریان را در دل سبک شخصی خود هضم کند و آثاری موفق با پیروی از این سبک بیافریند. او توانسته بارقه‌های طلوع مدرنیسم را در این رمان پیاده کند و اگر بگوییم در این عرصه جزء ممتازان است، سخن گزافی نگفته‌ایم.

منیف، در این رمان، با تصویرسازی‌ها و توصیف‌های حزن‌آلود، متناقض و ناامیدانه از طبیعت، شخصیت‌ها، اماکن و زمان‌ها، ما را به فضای غمگین و یأس‌آلود انسان عربی شکست خورده، برده و از طرف دیگر، دغدغه‌های آزادی خواهانه خود را به اطلاع مامی‌رساند. بنابراین می‌توان گفت که حین ترکنا الجسر مهم‌ترین شاخصه‌های رمان مدرنیستی از قبیل ابهام و پیچیدگی، عدم قطعیت، پی‌رنگ استعاری و گسسته، ضدقهرمان بودن، دوگانگی، یأس، انزوا، محصور بودن، شکست و پوچی انسان معاصر را در بر دارد؛ انسانی که از واقعیت تلخ و پوچ پیرامون خود، راه‌گزینی ندارد و منفعلانه خود را تسلیم سرگردانی‌هایش کرده است.

فهرست منابع

۱۰۹

۱. آریان پور کاشانی، منوچهر و بهرام دلگشایی، ۱۳۸۸، بزرگ فرهنگ انگلیسی فارسی پیشرو آریان پور کاشانی، هفت جلدی، تهران: جهان رایانه.
۲. اخلاقی، اکبر، ۱۳۸۲، «تحلیل ساخت روایی مثنوی مولوی»، پایان نامه دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان.
۳. بزرگ بیگدلی، سعید و فرهاد سنگانی، ۱۳۹۲، «نقد و بررسی رمان ملکوت بر طبق مؤلفه های رمان مدرن»، همایش هفتم پژوهش های ادبی (دانشگاه هرمزگان)، ص ۱۰۷۱.
۴. بوین، روی و علی رتانی، آبان و آذر ۱۳۸۰، «درآمدی بر مدرنیسم و پست مدرنیسم»، ترجمه خیام فولادی تالاری، پرتال جامع علوم انسانی، ش ۵۷، ص ۶۲.
۵. بیشاب، لئونارد، ۱۳۷۴، درس هایی درباره داستان نویسی، ترجمه کاوه دهقان، چ ۴، تهران: زلال.
۶. پاینده، حسین، ۱۳۸۹، داستان کوتاه در ایران (داستان های مدرن)، تهران: نیلوفر.
۷. پوینده، جعفر، ۱۳۹۰، درآمدی بر جامعه شناسی ادبیات (گزیده و ترجمه)، تهران: نقش جهان.
۸. تسلیمی، علی، ۱۳۸۳، گزاره هایی در ادبیات معاصر (داستان)، تهران: اختران.
۹. جمعی از نویسندگان، آذر ۱۳۸۷، موعود، ش ۶۳، www.mouood.org.
۱۰. الحازمی، منصور، ۱۹۸۱، فن القصة فی الأدب السعودی الحديث، الرياض: دارالعلوم.
۱۱. خالصی مقدم، نرگس، ۱۳۹۲، شهر و تجربه مدرنیته فارسی، تهران: تیسرا.
۱۲. دارستانی، علیرضا، ۱۳۹۱/۱۰/۲، «گفت و گو با جواد افهمی»، وبلاگ مویرا، moira.blogfa.com.
۱۳. دهنوی، محمود و حمیدرضا مشایخی، تابستان ۱۳۹۰، «جلوه های نهیلیسم در اشعار ایلیا ابوماضی»، لسان مبین، س ۲، ش ۴، ص ۲۳۰.
۱۴. شهاب، خدیجه، ۲۰۰۹، حقوق الإنسان فی الرواية عبدالرحمن منیف، بیروت: المؤسسة

العربية للدراسات و النشر.

۱۵. القحطاني، سلطان سعد، ۱۹۹۸، الرواية في المملكة العربية السعودية: نشأتها و تطورها من ۱۹۳۰ إلى ۱۹۸۹، الرياض: شركة الصفحات الذهبية.
۱۶. كادن، جی. ای، ۱۳۸۰، فرهنگ توصیفی ادبیات و نقد، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: شادگان.
۱۷. کلب، سعدالدین، ۱۹۹۷، وعی الحداثة (دراسات جمالية فی الحداثة الشعرية)، دمشق: منشورات اتحاد الكتاب العرب.
۱۸. منیف، عبدالرحمن، ۱۹۸۷، حین ترکنا الجسر، ط ۴، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
۱۹. _____، ۲۰۰۳، رحلة الضوء، ط ۳، بیروت/المغرب: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
۲۰. _____، ۱۳۹۲، حین ترکنا الجسر، ترجمه محمد حزبانى زاده، تهران: پوینده.
۲۱. میرصادقی، جمال، ۱۳۶۷، عناصر داستان، چ ۲، تهران: شفا.
۲۲. میرصادقی، میمنت، ۱۳۸۷، واژه نامه هنر داستان نویسی: فرهنگ تفصیلی اصطلاح های ادبیات داستانی، چ ۲، تهران: کتاب مهناز.
۲۳. میرعابدینی، حسن، ۱۳۸۷، صد سال داستان نویسی ایران، چهارجلدی، چ ۵، تهران: چشمه.
۲۴. نوذری، حسینعلی، ۱۳۷۹، پست مدرنیته و پست مدرنیسم، تهران: نقش جهان.
۲۵. وولف، ویرجینا، خرداد ۱۳۸۸، «نظری اجمالی بر مدرنیسم ادبی و عوامل فرهنگی مؤثر بر آن»، ترجمه مجید اوحدیان و محمد غفاری، کتاب ماه ادبیات، ص ۲۶.
۲۶. یونسی، ابراهیم، ۱۳۸۴، هنر داستان نویسی، چ ۸، تهران: نگاه.